

اتحادیه های کارگری

فردریش انگلس

برگردان: ناصر

(1)

قبلا فعالیت اتحادیه های کارگری را که موجب شدند قوانین اقتصادی مربوط به دست مزد، تا حدی به ضرر کارفرمایان اجرا گردد، مورد توجه قرار دادیم. ما باز به این موضوع می پردازیم؛ زیرا این نکته که تمام طبقه ی کارگر باید آن را به طور اساسی درک کند، واجد اهمیت بسزایی است.

تصور می کنیم که هیچ کارگر امروزی انگلستان احتیاج به آموختن این نکته نداشته باشد، که هم نفع هر یک از سرمایه داران و هم منافع کل طبقه ی سرمایه دار در آنست، که دستمزدها حتی الامکان تنزل داده شوند. همان طور که دیوید ریکاردو به نحو انکارناپذیری نشان داده است: محصول کار بعد از تفریق تمام مخارج مربوطه، به دو بخش تقسیم می گردد. یک قسمت آن مزد کارگران را تشکیل می دهد و قسمت دیگر سود سرمایه داران را. حالا از آن جا که محصول خالص کار در هر مورد مقدار معینی می باشد، بدیهی است بخشی که سود نامیده می شود، نمی تواند افزایش یابد، مگر آن که بخش دیگر - که مزد خوانده می شود - کاهش یابد. انکار این مطلب که تنزل دستمزدها مورد نظر سرمایه دار می باشد، مترادف با این ادعاست که بگوییم افزایش سود به نفع سرمایه دار نمی باشد.

ما خیلی خوب می دانیم، که وسایل دیگری نیز یافت می شوند که موقتا بر سود می افزایند و آن را تغییر می دهند، در حالی که قانون عمومی را تغییر نمی دهند. اما احتیاج به آن نیست، که در این جا به آن ها بپردازیم.

خوب، اگر میزان دستمزدها به وسیله ی قانون اقتصادی صریح و کاملا مشخصی منظم شده باشد، پس سرمایه داران چگونه می توانند دستمزدها را تقلیل بدهند؟ قانون اقتصادی مربوط به دست مزد وجود دارد و تغییرناپذیر می باشد، اما همان طور که دیدیم انعطاف پذیر است و در واقع به صورتی دوگانه. دست مزد می تواند در یک رشته تنزل داده شود: یا به طور مستقیم - یعنی در اثر عادت کردن تدریجی کارگران یک رشته ی خاص به سطح زندگی پایین تر - و یا به طور غیرمستقیم - یعنی به وسیله ی طولانی تر کردن مدت کار روزانه (و یا افزودن بر شدت کار در طول همان مدت کار) بدون افزایش دست مزد. علاقه ی هر سرمایه دار به این که با تقلیل دست مزد کارگانش، بر سود خود بیافزاید، در اثر رقابت میان سرمایه داران یک رشته تشدید می گردد. هر یک از آن ها سعی می کند، که از رقبای خود ارزان تر بفروشد و اگر نخواهد سود خود را فدا کند، مجبور است که در راه پایین آوردن دستمزدها بکوشد. به این نحو، فشار بر روی دست مزد - که به خاطر منافع سرمایه داران صورت می گیرد - به علت رقابت متقابل آن ها ده برابر می شود. آن چه قبلا فقط مساله ی مربوط به سود بیش تر یا کم تر بود، اکنون مساله ی الزام شده است.

کارگران غیرمتشکل برای مقاومت در مقابل این فشار مداوم و پایان ناپذیر، هیچ وسیله ی موثری در اختیار ندارند. به این جهت در رشته های تولیدی ای که کارگران آن ها متشکل نیستند، مزد همواره گرایش نزولی داشته و مدت کار دائما گرایش صعودی دارد. این پروسه، آرام آرام پیش می رود. ممکن است در این جا و آن جا، دوران شکوفایی اقتصادی موجب توقف آن گردد، ولی دوران کساد بازار بعدا دوباره بیش تر بر سرعت آن می افزاید. کارگران معمولا رفته رفته به سطح زندگی دائما پایین تری

عادت می‌کنند و در حالی که بر مدت کار افزوده می‌شود، دستمزدها بیش‌تر و بیش‌تر به میزان حداقل مطلق خود - یعنی به مبلغی که با مقدار کم‌تر از آن، امکان حیات و تولید نسل برای کارگر وجود ندارد - نزدیک‌تر می‌شوند.

اوایل قرن حاضر (قرن نوزدهم)، یک حالت استثنایی موقتی را تشکیل می‌داد. استعمال نیروی بخار و ماشین، که به سرعت در حال گسترش بود، کفاف تقاضای مربوط به فرآورده‌های آن را - که از رشد سریع‌تری برخوردار بود - نمی‌داد. در این رشته‌های تولید، دستمزدها قاعدتاً بالا بودند، به استثنای دست‌مزد اطفالی که به سرمایه‌داران فروخته می‌شوند. کار جسمی تخصصی، که بدون آن هیچ اقدامی نمی‌توانست صورت بگیرد، دست‌مزد بسیار بالایی داشت. مبلغی که یک رنگ‌رز، یک مکانیک، یک مخمل‌بر و یا بافنده‌ی دستی در آن ایام دریافت می‌داشت، امروز به نظر افسانه‌آمیز می‌آید. هم‌زمان با آن، حرفه‌هایی که به وسیله‌ی ماشین‌ها کنار زده شده بودند، محکوم به مرگ تدریجی بودند. البته ماشین‌های جدید اختراع، رفته‌رفته کارگرانی را که مزد زیادی دریافت می‌کردند، کنار زدند و ماشین‌هایی اختراع شدند که خودشان ماشین می‌ساختند و در واقع کالاهای ماشینی نه تنها تکافوی تقاضای موجود را می‌دادند، بلکه بیش از آن نیز عرضه می‌کردند. وقتی در ۱۸۱۵، اثر صلح عمومی، داد و ستد مرتب دوباره برقرار گردید، دوره‌ی ده‌ساله‌ی شکوفایی اقتصادی، تولید اضافی و بحران از نو آغاز گردید. تمام مزایایی که کارگران در دوران‌های شکوفایی اقتصادی گذشته به دست آورده بودند و احتمالاً در اثنای دوران تولید اضافی فراوان، حتی بر آن‌ها افزوده شده بود، در ایام رکود بازار و بحران، بار دیگر از چنگ‌شان بیرون آورده شد. به زودی - و بعد از آن که دست‌مزد کارگران غیر متشکل دائماً به حداقل مطلق نزدیک‌تر می‌شد - افرادی که در کارخانه‌های انگلستان کار می‌کردند، مشمول قانون عمومی مزد گردیدند.

البته در این میان اتحادیه‌های کارگری، که از ۱۸۲۴ قانونی شده بودند، نیز وارد صحنه گشتند و وقت آن هم واقعاً فرا رسیده بود. سرمایه‌داران همواره متشکل هستند و در اکثر موارد احتیاج به هیچ اتحادیه‌ی رسمی، هیچ نظام‌نامه و هیچ سردم‌داری ندارند. تعداد آن‌ها که در مقایسه با کارگران ناچیز می‌باشند و این کیفیت که آن‌ها یک طبقه‌ی مخصوص را تشکیل می‌دهند، معاشرت دایمی تجارتي و اجتماعی آن‌ها با یک دیگر، همه این چیزها را زائد می‌سازد. و بعداً، یعنی وقتی که یک رشته‌ی صنعتی در یک منطقه مسلط شده باشد - مثل صنایع نساجی در لانگشیر - تازه آن وقت یک اتحادیه‌ی کارگری رسمی سرمایه‌داران ضروری می‌شود. برعکس، کارگران از همان آغاز کار بدون تشکیلات نیرومندی، که نظام‌نامه‌ی کاملاً مشخصی داشته باشد که به وسیله‌ی سردم‌داران و کمیته‌های خود اعمال نفوذ نماید، نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. این تشکیلات، به وسیله‌ی قانون ۱۸۲۴ جنبه‌ی قانونی به خود گرفتند و از آن زمان به بعد کارگران در انگلستان قدرتی شدند و دیگر توده‌ی عاجز - و مثل گذشته پراکنده‌ای - نبودند. به زودی در اثر قدرت، صندوقی که بنا به اصطلاح برادران فرانسوی ما از «پول مقاومت» (صندوق تعاونی کارگران) مالمال شده بود، بر نیرویی که ائتلاف و کاربرد مشترک آن‌ها نصیب‌شان کرده بود، افزود. اینک تمام داستان تغییر کرده بود و پایین آوردن دست‌مزد و یا طولانی کردن مدت کار، دیگر برای سرمایه‌دار حکم یک ریسک را داشت.

به این جهت بود، که طبقه‌ی سرمایه‌دار آن زمان نسبت به اتحادیه‌ی کارگری خشم و عناد می‌ورزید. این طبقه راه و روشی را که مدت‌های مدید در مورد کندن پوست طبقه‌ی کارگر اجرا کرده بود، همواره به عنوان یک حق ویژه‌ی قانونی و مستند خود تلقی می‌کرد و حالا این دکان در حال تخته شدن بود. جای شگفتی وجود نداشت، که سرمایه‌داران جار و جنجال

شدیدی برپا کرده بودند و لاقل مثل مالکین ایرلندی امروز، احساس می کردند که حقوق و مالکیت شان لطمه خورده است. شصت سال تجربیات مبارزاتی، آن ها را کمی صاحب نظرتر کرده است. اکنون اتحادیه های کارگری، ضوابط به رسمیت شناخته شده ای هستند و عمل کرد آن ها به عنوان یکی از عوامل تعیین کننده در تنظیم میزان دست مزد به همان اندازه مورد قبول واقع می شود که عمل کرد قوانین مربوط به کارخانه ها به مثابه ی عوامل تعیین کننده ی تنظیم مدت کار. آری صاحبان صنایع نساجی لانگشیر، حتا از مکتب کارگران آموخته و حالا یاد گرفته اند که وقتی به نفع شان باشد، چگونه اعتصاب به راه بیاورند و در واقع به همان خوبی و یا بهتر از هر اتحادیه ی کارگری.

بنابراین، در نتیجه ی تاثیرات اتحادیه های کارگری است، که علی رغم مقاومت کارفرمایان، قانون مزد به تصویب می رسد و کارگران رشته هایی که خوب متشکل می باشند، در وضعی قرار دارند که لاقل تقریبا تمام ارزش نیروی کاری را - که در اختیار کارفرما قرار می دهند - کسب کنند. و به همین جهت است، که به کمک قوانین دولتی، مدت کار لاقل از حداکثر طول زمانی - که بیش تر از آن، نیروی کار نابهنگام از رمق می افتد - خیلی بیش تر تجاوز نمی کند. البته این حداکثر چیز است که برای اتحادیه های کارگری - به صورتی که در حال حاضر متشکل هستند - اصولا قابل حصول است. آن هم فقط تحت مبارزات مداوم و با استهلاک عظیم نیرو و پول کارگران. و آن وقت جزر و مدهای اوضاع اقتصادی، لاقل هر ده سال از نو بر دست آوردهای حاصله در یک چشم برهم زدن خط بطلان می کشد و مبارزه ناچار می بایستی از نو آغاز گردد. این حرکت دورانی منحوسی است، که راه گریزی از آن وجود ندارد. طبقه ی کارگر، همان که بوده است، باقی می ماند و همان طور که پیشینان چارتیست ما به اجمال آن را نامیده اند: طبقه ی بردگان اجرتی باقی می ماند. آیا نتیجه ی نهایی آن همه کار، فداکاری و مصائب، باید این باشد؟ آیا این باید برای همیشه هدف غایی کارگران انگلیسی باقی بماند؟ آیا طبقه ی کارگر این سرزمین نباید بالاخره بکوشد، که این دایره ی شوم را بشکافد و راه نجاتی به سوی حرکتی برای الغای سیستم مزد - به طور کلی - پیدا کند؟

هفته ی آینده نقشی را که اتحادیه های کارگری، به عنوان تشکیلات طبقه ی کارگر بازی می کنند، بررسی خواهیم کرد.

(۲)

قبلا فونکسیون اتحادیه های کارگری را تا حدی که فقط در رابطه با تنظیم میزان دست مزد اقداماتی به عمل می آورند و لاقل برخی وسایل برای مبارزه با سرمایه را در دسترس کارگران قرار می دهند، مورد بررسی قرار دادیم؛ ولی بحث ما درباره ی این موضوع به پایان نرسیده است.

ما از مبارزه ی کارگر بر علیه سرمایه صحبت کردیم. مدافعین سرمایه هر چه می خواهند بگویند، مع الوصف این مبارزه وجود دارد، تا زمانی که تقلیل دست مزد مطمئن ترین و راحت ترین وسیله برای افزایش سود باقی بماند. آری، از این گذشته، تا زمانی که اصولا سیستم مزد وجود دارد، این مبارزه نیز وجود خواهد داشت. صرف موجودیت خود اتحادیه های کارگری، به اندازه ی کافی این واقعیت را به اثبات می رساند؛ زیرا اگر آن ها به خاطر مبارزه بر علیه دست بردهای سرمایه به حقوق کارگران به وجود نیامده باشند، پس اصلا برای چه به وجود آمده اند؟ سکوت ثمری ندارد. با هیچ یک از این کلمات زیبا نمی توان این واقعیت زشت را که - جامعه ی کنونی عمدتا به دو طبقه ی بزرگ آنتاگونیست تقسیم شده است - مخفی کرد.

در یک سو، سرمایه داران - که تمام وسایل تولید را در دست دارند و در سوی دیگر، کارگران - که صاحب هیچ چیز جز نیروی کار خودشان نمی باشند. محصول کار طبقه ی اخیر (کارگران)، میان این دو طبقه تقسیم می گردد و موضوع مبارزه ی دائمی درست بر سر همین تقسیم است. هر طبقه می کوشد، که سهم بیش تری حاصل کند و مطلب عجیب در این مبارزه اینست که طبقه ی کارگر، اگر چه فقط به خاطر بخشی از محصول کار خود مبارزه می کند، اکثرا متهم به آن می شود که سرمایه دار را می چابد.

البته مبارزه میان دو طبقه ی بزرگ جامعه، به طور اجتناب ناپذیری به یک مبارزه ی سیاسی می انجامد. چنین بود مبارزات درازمدت میان طبقه ی متوسط یا سرمایه دار و اریستوکراسی مالک زمین؛ و نیز چنین است مبارزه میان طبقه ی کارگر و سرمایه داران. در هر مبارزه ی یک طبقه با طبقه ی دیگر، هدف بلاواسطه ای که به خاطر آن مبارزه می شود، قدرت سیاسی است. طبقه ی حاکمه، از سلطه ی سیاسی خود - یعنی اکثریت مطمئن خود در هیات های مقننه - دفاع می کند و طبقه ی پایین تر ابتدا برای به دست آوردن قسمتی از این قدرت و بعدا برای تمام آن مبارزه می کند، تا در وضعی قرار بگیرد که قوانین موجود را در انطباق با منافع و نیازهای خود تغییر بدهد. به این صورت، طبقه ی کارگر بریتانیای کبیر سال های مدید با شور و هیجان و حتا با توسل به قهر - به خاطر منشور خلق که می بایستی این قدرت سیاسی را در اختیار او قرار می داد - مبارزه کرد. طبقه ی کارگر انگلستان شکست خورد، اما مبارزه آن چنان تاثیری بر روی طبقه ی متوسط پیروزمند باقی گذاشت، که این طبقه از آن زمان به بعد خوشحال بود که به قیمت کوتاه آمدن در مقابل مردم زحمت کش، بتواند موفق به آتش بس طولانی تری گردد.

البته در مبارزه ی سیاسی طبقه ای بر علیه طبقه ی دیگر، تشکیلات مهم ترین سلاح است و به همان نسبت که یک تشکیلات صرفا سیاسی - یعنی سازمان چارتریستی - مضمحل می شد، به همان اندازه تشکیلات اتحادیه های کارگری مرتبا نیرومندتر می گشت، تا آن که اکنون به قدرتی رسیده است که هیچ تشکیلات کارگری خارجی ای قابل مقایسه با آن نیست. چندین اتحادیه ی کارگری شامل یک تا دو میلیون کارگر می باشند و با حمایتی که اتحادیه های کوچک تر و یا محلی از آن ها به عمل می آورند، نمایان گر چنان قدرتی هستند که هر یک از دولت های طبقه ی حاکمه - چه ویگ و چه توری - مجبورند روی آن ها حساب کنند.

این تشکیلات نیرومند به اقتضای سنتی که در رابطه با ایجاد و تکامل شان در این سرزمین است، تاکنون خود را صرفا به این وظیفه محدود کرده اند که در تنظیم مدت کار و میزان دست مزد نقشی داشته باشند و برای الغای قوانینی که صراحتا ضد کارگری می باشند، کوشش نمایند. و همان طور که قبلا گفته شد، این امر را درست به همان اندازه موفقیت آمیز انجام داده اند، که انتظار آن به حق می توانست وجود داشته باشد. ولی موفقیت شان از این هم بیش تر بود: طبقه ی حاکمه، که با قدرت اتحادیه های کارگری بهتر آشناست تا خود آن ها، در مواردی که دستش باز بود، امتیازاتی را به آن ها داد که از این حد نیز پا فراتر می گذاشت. گسترش دادن حق رای به تمام اولیای خانواده ها توسط دیسرایلی، دست کم به بخش بزرگی از طبقه ی کارگر متشکل حق رای داد. اگر او گمان می برد که این انتخاب کنندگان جدید، اراده ی خاص خود را ابراز خواهند داشت و در آینده دیگر رهبری خود را به دست سیاست مداران لیبرال طبقه ی متوسط (سرمایه داران) نخواهند سپرد، آیا آن وقت چنین پیشنهادی می کرد و چنان چه مردم زحمت کش با اداره ی امور اتحادیه های کارگری عظیم، لیاقت خود را برای

کارهای اداری و سیاسی نشان نداده بودند، آیا او قادر بود که این قانون را به تصویب برساند؟

اتفاقاً همین اقدام، دیدگاه تازه‌ای را بر روی طبقه‌ی کارگر گشود و موجب شد که آن‌ها در لندن و تمام شهرهای صنعتی اکثریت داشته باشند و به این وسیله، موقعیتی را نصیب آن‌ها کرد که بتوانند با فرستادن افرادی از طبقه‌ی خود به پارلمان، در مبارزه با سرمایه از سلاح جدیدی استفاده نمایند. اما باید - متأسفانه - بگوییم که در این جا اتحادیه‌های کارگری وظایف خود را، به عنوان حراست کنندگان طبقه‌ی کارگر، از یاد برده‌اند. حربه‌ی جدید از ده سال پیش تاکنون در دست آن‌ها قرار دارد، ولی هیچ وقت آن را از غلاف بیرون نکشیده‌اند. آن‌ها نباید فراموش کنند، که اگر واقعا در صفوف مقدم طبقه‌ی کارگر حرکت نکنند، قادر به آن نخواهند بود که برای همیشه موقعیتی را که امروزه از آن برخوردار هستند، حفظ نمایند. به راستی این یک موضوع کاملاً غیر طبیعی است، که طبقه‌ی کارگر انگلیس - اگر چه قدرت آن را دارد که چهل یا پنجاه کارگر را به عنوان نماینده به پارلمان بفرستد - برای همیشه به آن رضایت داده است، که نمایندگی خود را به سرمایه داران و عمال آن‌ها (از قبیل وکلای دادگستری، نویسندگان و غیره) محول سازد.

علاوه بر این، شواهد زیادی وجود دارد که طبقه‌ی کارگر انگلیس به این آگاهی رسیده است، که مدت‌های مدید در راه غلطی گام برمی‌داشته است و جنبش کنونی - که صرفاً وقف دست مزد بیش‌تر و ساعات کار کم‌تر می‌باشد - طبقه‌ی کارگر را به دایره‌ی شومی انداخته است، که هیچ راه فراری از آن وجود ندارد. و نیز به این آگاهی رسیده است، که نکبت اصلی، کمی دست مزد نیست، بلکه خود سیستم مزد است. چنان‌چه این شناخت در میان طبقه‌ی کارگر به طور عمومی اشاعه یابد، آن وقت موقعیت اتحادیه‌های کارگری کلاً تغییر خواهد کرد و آن‌ها دیگر از این امتیاز برخوردار نخواهند بود، که تنها تشکیلات طبقه‌ی کارگر باشند. در کنار اتحادیه‌های مربوط به هر یک از رشته‌های صنعتی و یا در رس آن‌ها باید یک شورای متحده، یک تشکیلات سیاسی طبقه‌ی کارگر، به عنوان یک کل به وجود آید.

به این ترتیب، بهتر است که اتحادیه‌های کارگری دو موضوع را در نظر داشته باشند: اول این که، به سرعت زمان آن فرا می‌رسد که طبقه‌ی کارگر این کشور با وضوح تمام خواستار کسب سهم کامل خود در پارلمان گردد؛ و دوم این که، به سرعت وقت آن نزدیک می‌شود که طبقه‌ی کارگر درک کند، که مبارزه برای دست‌مزدهای بیش‌تر و مدت کار کم‌تر و تمام فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری در شکل کنونی‌شان، خود هدف نبوده، بلکه وسیله می‌باشند. یک وسیله بسیار لازم و ضروری، ولی این فقط یکی از وسایلی است که طبقه‌ی کارگر برای هدف عالی خود - یعنی از بین بردن سیستم مزد به طور کلی - در دست دارد.

به منظور نمایندگی کامل کارگران در پارلمان و هم چنین برای آماده ساختن وسایل از بین بردن سیستم مزد، تشکیلات طبقه‌ی کارگر در مجموع مورد نیاز است و نه تشکیلات هر یک از رشته‌های صنعتی به طور جداگانه و بهتر است این برنامه هر چه زودتر تحقق یابد. اگر طبقه‌ی کارگر انگلیس در مجموع متشکل گردد، هیچ قدرتی در دنیا وجود ندارد که بتواند حتی یک روز در مقابل آن مقاومت نماید.

* * *

یک حزب کارگری

چقدر دوستان و علاقمندان ما، هشدار دادند که: «از سیاست‌های حزبی دور بمانید.» و تا حدی که قضیه مربوط به سیاست‌های حزبی کنونی انگلستان می‌شود، کاملاً حق با آن‌ها بوده است. یک حزب کارگری اجازه ندارد، که نه از ویگ‌ها و نه از توری‌ها، نه از محافظه کاران و نه از لیبرال‌ها طرف داری کند. و حتا اجازه ندارد که به مفهوم حزبی امروزی، رادیکال هم باشد. محافظه کاران، لیبرال‌ها، رادیکال‌ها، همه‌ی این‌ها، مدافع منافع طبقات حاکمه می‌باشند و نظریات گروه‌های مختلفی از مالکین زمین، سرمایه داران و تجار کوچک بر آن‌ها مستولی است. اگر آن‌ها نمایندگی طبقه‌ی کارگر را به عهده بگیرند، به طور مسلم، به غلط و به نحو بدی آن‌ها را نمایندگی خواهند کرد. طبقه‌ی کارگر، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی، دارای منافع خاص خود می‌باشد. تاریخچه‌ی اتحادیه‌های کارگری و جنبش تقلیل ساعات کار، نشان دهنده آنست که چگونه کارگران برای این منافع خاص طبقه‌ی خویش کوشش می‌کنند و چه چیزهایی را مصالح اجتماعی خود تلقی می‌نمایند. ولی مصالح سیاسی خویش را تقریباً به طور کامل به دست توری‌ها، ویگ‌ها و رادیکال‌ها - یعنی وابستگان به طبقه‌ی بالا - می‌سپارند. از تقریباً یک ربع قرن پیش، طبقه‌ی کارگر انگلیس فقط به این قناعت کرده است، که به اصطلاح دنباله روی «حزب بزرگ لیبرال» باشد.

چنین روش سیاسی‌ای برانزده‌ی طبقه‌ی کارگری - که بهترین تشکیلات را در اروپا دارا می‌باشد - نیست. در سایر کشورها، کارگران به مراتب فعال‌تر بوده‌اند. آلمان از ده سال پیش دارای یک حزب کارگری می‌باشد. سوسیال دمکرات‌ها - که در رایش‌تاک ده کرسی دارند - با رشد خود، بیسمارک را به حدی دچار وحشت کرده‌اند، که او مجبور شده است به ننگین‌ترین اقدامات ظالمانه - که ما در مقاله‌ی دیگری درباره‌ی آن گزارش دادیم - دست بزند. اما علی‌رغم بیسمارک، حزب کارگر آلمان مرتباً پیش رفت می‌کند. از جمله، همین هفته قبل در انتخابات انجمن شهر مانهایم (شهری در جنوب غربی آلمان) ۱۶ کرسی به دست آورد و یک نماینده به مجلس ایالتی ساکسن فرستاد. در بلژیک، هلند و ایتالیا، به نمونه‌ی آلمان تاسی جسته‌اند و در هر یک از این کشورها، یک حزب کارگری وجود دارد. گرچه آرای انتخاباتی این کشورها به قدری بالاست، که در حال حاضر شانس برای اعزام نمایندگانی به هیات‌های مقننه موجود نمی‌باشد. در فرانسه، در وضعیت کنونی، جریان ساختمان حزب کارگر به شدت ادامه دارد و اخیراً در چندین انتخابات محلی، حائز اکثریت شده است و در انتخابات عمومی اکتبر آینده نیز بدون شک تعدادی کرسی به دست خواهد آورد. حتا در آمریکا نیز - که انتقال افراد از طبقه‌ی کارگر به طبقه‌ی کشاورزان، تجار و یا سرمایه داران هنوز نسبتاً به سادگی صورت می‌گیرد - کارگران لازم می‌دانند که در یک حزب مستقل متشکل گردند. در همه جا، کارگران برای به دست آوردن قدرت سیاسی و برای نمایندگی طبقه‌ی خود در هیات‌های مقننه مبارزه می‌کنند. در همه جا، به جز بریتانیای کبیر. با وجود این، در انگلستان آگاهی هرگز به اندازه‌ی امروز - که احزاب قدیمی محکوم به زوال شده‌اند و شعارهای قدیمی بی‌معنی گشته و وسایل جهان شمول قدیمی، تاثیرات خود را از دست داده‌اند - اشاعه نیافته است. مردان خردمند تمام طبقات شروع به درک این مطلب کرده‌اند، که راه جدیدی باید طی شود و این راه فقط می‌تواند در جهت دموکراسی باشد. البته در انگلستان، که طبقه‌ی کارگر صنعتی و کشاورزی، اکثریت عظیم خلق را تشکیل می‌دهد، دموکراسی چیزی جز حکومت طبقه‌ی کارگر نیست.

بگذارید طبقه‌ی کارگر خود را برای وظایفی که در انتظار اوست، آماده سازد: آماده برای حکومت بر امپراتوری بزرگ بریتانیا؛ بگذارید آن‌ها با مسئولیتی که اضطراباً به عهده‌ی شان خواهد بود، آشنا شوند و بهترین راه برای این امر، قدرتی است که در

اختیار دارند، یعنی اکثریت واقعی ای را که در هر شهر بزرگ امپراتوری سلطنتی دارا می باشند، برای آن مورد استفاده قرار دهند که افرادی را از میان صفوف خود به مجلس بفرستند. با حق انتخاباتی که در حال حاضر برای اولیای خانواده ها وجود دارد، به سهولت می توان چهل یا پنجاه کارگر را به مجلس - که نیاز مبرمی به چنین خون حیات بخش تازه ای دارد - فرستاد. تنها وجود همین تعداد کارگران در پارلمان، کفایت که تبدیل تدریجی لایحه ی ارضی ایرلند به یک غول ارضی ایرلند را - منظور تشابه کلمات بیل (لایحه) و بول (غول) در زبان انگلیسی است - همان طور که در حال حاضر جریان دارد، غیر ممکن سازد: یعنی آن که نگذارد به صورت یک قانون جبران خسارات برای مالک ایرلندی در آید. و هم چنین غیر ممکن خواهد شد، که با مطالبات مربوط به تقسیم جدید کرسی های پارلمان، مجازات شدید رشوه دادن های انتخاباتی، تامین مخارج انتخابات به وسیله دولت، همان طور که همه جا در خارج از انگلستان مرسوم است، و غیره و غیره، مخالفت گردد.

از این گذشته، به جز حزب کارگر، هیچ حزب دموکرات واقعی ای نمی تواند در انگلستان وجود داشته باشد. افراد آگاه طبقات دیگر - که ضمناً تعدادشان به هیچ وجه به آن اندازه که می خواهند به ما بقبولانند، زیاد نیست - می توانند به این حزب ملحق شوند و بعد از آن که شواهدی برای صداقت خود ارائه دادند، آن وقت حتماً می توانند نماینده ی آن ها در پارلمان بشوند. این، در همه جا مصداق دارد. مثلاً در آلمان، نمایندگان کارگران، در تمام موارد کارگر واقعی نیستند. اما هیچ حزب دموکراتیکی نمی تواند در انگلستان یا هر کجای دیگر، چنان چه یک حزب کارگری موجود نباشد و خصلت طبقاتی قاطع نداشته باشد، به موفقیت های موثری نایل آید. تخطی از این امر، نتیجه ای جز گروه گرایی و حقه بازی در بر نخواهد داشت.

این موضوع در مورد انگلستان حتماً بیش از خارج مصداق دارد. متأسفانه از زمان از هم پاشیده شدن اولین حزب کارگری در تاریخ - یعنی حزب چارتریست ها - رادیکال ها به اندازه ی کافی حقه بازی کرده اند. البته چارتریست ها با ناکامی مواجه شدند و موفقیتی کسب نکردند. ولی آیا واقعا چنین است؟ از شش ماده ی چارت (منشور) خلق، دو ماده ی آن - یعنی حق رای مخفی و سرشماری ای که بر اساس وضع مالی افراد نباشد - اکنون در این کشور به صورت قانون در آمده اند و ماده ی سوم - یعنی حق رای عمومی - به صورت حق رای برای اولیای خانواده ها لاقلاً تا حدودی تحقق پذیرفته است و ماده ی چهارم - یعنی برابری حوزه های انتخاباتی - به عنوان یکی از رفرم هایی که دولت کنونی وعده ی آن را داده است، در شرف اجراست. به این ترتیب، از هم پاشیده شدن جنبش چارتریستی با تحقق نیمی از برنامه ی آن توأم بود. وقتی صرفاً خاطره ی تشکیلات سیاسی قبلی طبقه ی کارگر توانسته است موجب این رفرم های سیاسی و علاوه بر آن یک ردیف رفرم های اجتماعی بشود، پس در این صورت اگر یک حزب کارگری سیاسی واقعی موجود باشد - که چهل یا پنجاه نماینده در مجلس داشته باشد - آن وقت چه تاثیراتی باقی خواهد گذاشت؟ ما در دنیایی زندگی می کنیم، که در آن هر کس باید زندگی خودش را اداره کند، ولی طبقه ی کارگر انگلیس به طبقات مالکین، سرمایه داران و خرده فروشان و وابستگان آن ها - یعنی وکلای دادگستری، روزنامه نویسان و غیره - اجازه می دهد نماینده ی منافع او باشند. اگر رفرم های متضمن منافع کارگران - فقط با این کندی و فقط با این وضع فلاکت بار - قطره قطره به وجود می آیند، جای تعجبی وجود ندارد. کارگران انگلستان فقط باید بخواهند - و آن وقت است که قدرت آن را خواهند داشت - که هر رفرم سیاسی و اجتماعی ای را که وضع آن ها ایجاب می کند، به مورد اجرا در آورند. پس چرا این کوشش به عمل نمی آید؟

منابع: مجموعه آثار «مارکس - انگلس»، از متن آلمانی،

۱- «اتحادیه های کارگری» انگلس، جلد ۱۹، صفحات ۲۶۰-۲۵۴:

۲- «یک حزب کارگری» انگلس، جلد ۱۹، صفحات ۲۷۹-۲۷۷:

* * *

(تکثیر از: حجت برزگر)